

آینده‌نگری خیلی نسبی نسبت به عملکرد آینده این دفتر که به فرمایش شما به صورت شبه‌حزب هم حتی دارد عمل می‌کند و جریان نفوذ در آن هم دیگر برای تمامی جناح‌ها آشکار شده و بعضاً در گفته‌های‌شان هم به آن عمل می‌کنند، داشته باشیم، آینده این دفتر چگونه خواهد شد؟

خوشبختانه در درون خود متن دانشجویی و در انجمن‌های وابسته به دفتر تحکیم، یک حرکت بازگشت به محور اصلی آغاز شده، یک نوع آگاهی و حضور نسبت به حقیقت وضعیت و اصل واقعیت پیدا شده.

این مرهون چیست؟

اصولاً هر تحرکی که در این هفت، هشت ساله در محیط دانشجویی ایجاد شد، اساساً مرهون هدایت‌ها و تأکیدات رهبری است. این را هیچ‌کس نمی‌تواند کتمان کند، چون ایشان تنها کسی بود که محکم ایستاد که دانشجویان باید در صحنه‌های سیاسی باشد و باید فعال هم باشد. تشویق کردند، حمایت کردند، حتی از بسیاری از خطاهای کاملاً آشکار و واضح آنها بزرگوارانه چشم پوشی کردند، پذیرفتند، حمایت کردند. البته به هر حال در آن جریان عمومی که ما اسمش را جناح دوم خرداد می‌گذاریم، در آنها هم به هر حال عناصر اصولگرایی هستند که در تعاملات جناحی و حزبی و کسب قدرت تا حدی حاضرند اصول را فدا نکنند، دیگر از این مرحله بالاتر نمی‌روند. به هر حال آنها هم الان دارند یک عکس‌العمل‌هایی نشان می‌دهند که آن هم بی‌تأثیر نیست، اما به هر حال دانشجویان از آنجایی که جوان است و پاک و آرمانخواه است، خلاصه متوجه نفاق خواهد شد و آن را پس خواهد زد، همیشه همینطور بوده است. این حرکت نفوذی نفاق چون در درون خودش یک تناقض اساسی دارد، نمی‌تواند ادامه بدهد.

خلاصه از یک طرف می‌خواهد از عنوان انجمن اسلامی که دارای اعتبار دینی و اعتبار انقلاب اسلامی است استفاده بکند، از طرف دیگر می‌خواهد زیر آب همه اینها را بزند. این را نمی‌تواند ادامه بدهد، چون این تناقض معنایی یک جا باید حل بشود. من فکر می‌کنم این عناصر نفوذی به هر حال باید این اسم را از روی خودشان بردارند. اسم خودشان را بگذارند و این طور خواهد شد. به هر حال باید این نهاد مقدس را تحویل صاحبان اصلی اول بدهند.

به هر حال الان ما مدعی هستیم که جریان نهضت آزادی پیوند محسوسی دارد با تحکیم. آیا نباید خودشان بیابند شفاف بگویند؟

من خودم بیشتر دوست دارم که ما از موضع فکری طبقه‌بندی کنیم. عناصر لیبرال بی‌قیدی که اعتقادی به هیچ‌یک از مبانی ملی و دینی ندارند، برخلاف آنچه که اسم خودشان را ملی و مذهبی می‌گذارند، حتی به مبانی ملی ما اعتقاد ندارند، چون به هر حال مبانی ملی ما این است که عزیزانیم در دنیا. چرا ما باید تیول آمریکا باشیم؟ چرا باید تابع سیاست‌های جهانی باشیم؟ ما پایه گذار تمدن بودیم در دنیا، امروز چرا نتوانیم در صحنه‌های سیاسی اقتصادی حرف بالا را بزنیم؟ چرا وقتی دشمن به ما حمله می‌کند، نرویم دفاع کنیم؟ خب اینها که دروغ می‌گویند ملی. خب، مذهبی هم که هر کس مذهب خودش را خودش تعیین بکند، مثلاً اعتقاد رواج پیدا کند بگویم اشکال ندارد، فساد زواج پیدا کند بگویم اشکال ندارد، تفسیر شما این است که این فساد است، من نمی‌دانم. اگر هر کس دین خودش را خودش تفسیر کند، چه چیزی از دین باقی می‌ماند؟ این موجب دیکتاتوری است. وقتی شما دین را این جوری نصفش نکنید، در واقع دارید زمینه‌های دیکتاتوری را مهیا می‌کنید، این نمی‌تواند ادامه بدهد.

آیا این موضوع حل خواهد شد؟

من فکر می‌کنم که حرکت عمومی دانشجویی ما نمی‌تواند این جریان نفاق را با جریان زبونی در مقابل غربی‌ها و خودباختگی را برای دراز مدت تحمل بکند. در گذشته هم همین طور بود. از متن حرکت دانشجویی، حرکت خودباختگی و اتکالی به نفس جوشید و بسیار من امیدوارم که این رویکرد مبارک اتفاق بیفتد. نشانه‌هایش را ما داریم، می‌بینیم.



گفت‌وگو با دکتر کامران باقری لنکرانی
درباره جریان‌های دانشجویی شیراز

هم قسم شدیم در برابر مدعی العموم به وظیفه‌مان عمل کنیم

لنکرانی چهره نام آشنا و موفقی است که در دولت نهم عهده‌دار مسئولیت وزارت بهداشت بود. او سال‌های دانشجویی خود را در شیراز سپری کرد و نقشی کلیدی در شکل‌گیری جامعه اسلامی دانشجویان داشت. خاطرات او از فعالیت‌های دانشجویی در آن دوران تصویر روشنی را فراروی نسل سوم انقلاب قرار می‌دهد. لنکرانی گاه از گذشته می‌گوید و گاه از امروز. او می‌کوشد تا ضمن مرور تجربه‌ها گریزی به شرایط کنونی تشکل‌های دانشجویی بزند و به عنوان یک فرد صاحب‌نظر و باتجربه، دلسوزانه نکاتی را نیز در خصوص وضعیت حاضر تذکر دهد. بیان او دل‌چسب است و خواندنی، خصوصاً برای کسانی که دستی در فعالیت دانشجویی دارند.

دبیرستان، یعنی مهر سال ۵۷ وجود داشت. در سال ۵۸ مدیریت دبیرستان در اختیار برادرانی که دانشجویان دوره‌های تکمیلی دانشگاه شیراز بودند، قرار گرفت و طبیعتاً این ارتباط نزدیک‌تر شد. مثلاً یادم می‌آید در اردیبهشت ماه ۵۹، یعنی

در چه سالی وارد دانشگاه شدید و فضای سیاسی را چگونه می‌دیدید؟
مدرسه‌ای که در آن تحصیل می‌کردیم، دبیرستانی بود و وابسته به دانشگاه شیراز، به همین دلیل ارتباطمان با دانشگاه از همان سال ورود به

چشم‌انداز دانشجویی

از شهری زندگی و غربی زندگی تا انقلاب اسلامی





در سال ۵۹، مسئولیت سازمان دانشجویان با آقای محسن کدیور بود که دانشجوی دوره مهندسی بود جزو مدافعین او در سال ۵۹، سرسخت بنی‌صدر بود و ما که هنوز دانشجو نشده بودیم و دانش‌آموز بودیم، به عنوان منتقد در جلسات اینها شرکت و سوال می‌کردیم که شما چرا این قدر از بنی‌صدر طرفداری می‌کنید؟ اینها مشکلات زیادی با شهید بهشتی داشتند، لیکن بعد از واقعه ۷ تیر ۶۰ و موضع‌گیری‌های صریح حضرت امام، مواضعشان را اصلاح کردند و ولی باز هم قرانت خاصی از مسائل داشتند

سال شروع انقلاب فرهنگی، وقتی قرار شد محیط دانشگاه را از تشکل‌های فتنه‌ساز معاند پاکسازی کنند، برای پاکسازی دانشکده مهندسی، نیرو کم آمد و ما از دبیرستان همراه با تعدادی از برادران حرکت کردیم و به برادران مؤمنی که این وظیفه را در دانشکده فنی برعهده داشتند، کمک کردیم و به این شأن در بسیاری از صحنه‌های دانشگاه حضور داشتیم.

در سال ۶۱ در اولین کنکور بعد از انقلاب فرهنگی شرکت کردیم که به لحاظ فرمانی که امام در بازنگری در گزینش‌ها دادند، اعلام نتایج مدتی طول کشید و ما عملاً از فروردین ۶۲ وارد دانشگاه شدیم.

فضای فروردین ۶۲ فضای خاصی بود و ما شاهد تحولات چشمگیری در عرصه جنگ بودیم. بعد از یکی دو سال اول که جبهه‌های جنگ نوعاً فقط در مواضع تدافعی بودند، برای اولین بار در فروردین ۶۱ با عملیات بزرگ فتح‌المبین، فضای جبهه‌ها از حالت تدافعی صرف به فضای تهاجمی بزرگی تبدیل شده بود، البته پیش از آن هم عملیات‌های کوچک‌تر دیگری مثل شکست حصر آبادان و عملیات‌های طریق‌القدس انجام شده بودند، ولی بزرگ‌ترین عملیات، فتح‌المبین بود و فضای منور دفاع مقدس بر محیط دانشگاه هم سایه افکند.

انقلاب فرهنگی شروع شده و تمایل برای آشنایی با مباحث دینی و معنوی و توجه به آرمان‌های انقلاب اسلامی خیلی زیاد شده بود. در چنین شرایطی که شاید دیگر به آن کیفیت رخ ندهد، ما توفیق پیدا کردیم وارد دانشگاه بشویم. در آن موقع در دانشگاه شیراز جریان‌هایی به نام ستاد دانشجویان مسلمان و سازمان دانشجویان مسلمان فعالیت داشتند. عمده فعالیت ستاد دانشجویان مسلمان در دانشکده ادبیات و دانشکده علوم و عمده فعالیت سازمان دانشجویان مسلمان در دانشکده فنی و تا حدودی دانشکده پزشکی بود. همزمان با انقلاب فرهنگی و اتفاقاتی که پیش آمده بودند، این دو جریان با هم ادغام شده بودند. ما از سابق با هر دو جریان در موضوعات مختلف، از جمله در قضیه بنی‌صدر بحث‌هایی داشتیم.

در سال ۵۹، مسئولیت سازمان دانشجویان با آقای محسن کدیور بود که دانشجوی دوره مهندسی بود، او در سال ۵۹ جزو مدافعین سرسخت بنی‌صدر بود و ما که هنوز دانشجو نشده بودیم و دانش‌آموز بودیم، به عنوان منتقد در جلسات اینها شرکت و سؤال می‌کردیم که شما چرا این قدر از بنی‌صدر طرفداری می‌کنید؟ اینها مشکلات زیادی با شهید بهشتی داشتند، لیکن بعد از واقعه ۷ تیر ۶۰ و موضع‌گیری‌های صریح حضرت امام، مواضعشان را اصلاح کردند، ولی باز هم قرائت خاصی از مسائل داشتند.

این دو تشکل با هم ادغام شدند و نهایتاً انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه شیراز به وجود آمد. ما با آن پیش زمینه‌ای که از آنها در ذهنمان داشتیم، نسبت به این تشکل مقداری نگرانی داشتیم و چندان علاقه‌مند نبودیم که خودمان را در اختیار آنها بگذاریم. از آن طرف هم برخی که افکار بنده و دوستان را می‌شناختند، نگران بودند که اگر ما

وارد چنین تشکلی بشویم، بالاخره ممکن است نتوانیم با همدیگر کنار بیایم و لذا خطی را که آنها می‌خواهند، دنبال نکنیم و در نتیجه، عملاً نه ما فضای حضور در آن انجمن را پیدا کردیم، نه آنها به ما اجازه دادند که حضور پیدا کنیم.

درباره مباحث اختلافی بیشتر توضیح می‌دهید؟

آن روزها یکی از مباحث مورد اختلاف، بحث قانون کار بود و تقریباً دو دیدگاه در مورد آن شکل گرفته بود. عده‌ای معتقد بودند که ما باید قانون کار را بر اساس تفکر و مصلحت نظام تدوین کنیم. عده‌ای اعتقاد داشتند که ما باید قانون کار را هم بر اساس شرع مقدس و احکام فقهی‌مان تدوین کنیم. این دو تا بحث بسیار سنگین بودند و شاید یکی از دلایل کناره‌گیری آقای دکتر توکلی که آن موقع وزیر کار بودند، همین تفاوت دیدگاه در بحث تدوین قانون کار بود.

این موضوع در محیط دانشگاهی یکی از مباحث روز و چالشی بود و مثلاً برای اینکه تکلیف یک نفر را تعیین کنند که این آدم این طرفی است یا آن طرفی، یکی از شاقول‌ها این بود که می‌گفتند نظرت در باره قانون کار چه هست؟ این مباحث تقریباً در نیمه دوم سال ۶۱ خیلی اوج گرفتند و آن موقعی که ما وارد دانشگاه شدیم، غیر از فضای جنگ که فضای غالب بود، شاید یکی از مهم‌ترین مباحث روز اجتماعی که محل چالش بود، همین بحث قانون کار بود.

موارد اختلاف این دو نوع تفکر خیلی سریع در دانشگاه روشن شد. یک تفکر اعتقاد داشت ما برای حل مشکلات کشور و تصمیم‌گیری‌ها و تحلیل‌های سیاسی باید بر اساس مصلحت‌اندیشی خودمان و آنچه که می‌فهمیم، عمل کنیم. تعبیری که برخی از این آقایان داشتند که ما مجتهد سیاسی هستیم و روحانیون، مجتهد دینی.

از این طرف هم گروه دیگری اعتقادشان بر این بود که ما در هر کاری باید مبنایمان را عمل به تکلیف قرار بدهیم و تکلیف را هم باید با مبنای و قوانین فقهی و رهنمودهای امام که پرچمدار انقلاب اسلامی و ولی فقیه ما هستند، تنظیم کنیم.

این دو تفکر در عرصه‌ها و مناسبت‌های مختلف در محیط دانشگاه با همدیگر چالش داشتند و تفاوت نظراتشان آشکار بود. البته قدرت اصلی دست تفکر اول بود و عملاً تا سال‌ها به تفکر مقابل، حتی اجازه حضور در ارکان پیش پا افتاده در انجمن‌های اسلامی دانشجویان هم داده نمی‌شد.

شورایی بود به نام شورای نظارت که باید کاندیداهای انجمن اسلامی را تأیید می‌کرد و در بسیاری از موارد، دوستانی که این تفکر را نداشتند، اساساً توسط شورای نظارت تأیید نمی‌شدند و اجازه پیدا نمی‌کردند کاندید بشوند. گاهی هم که کاندیداتوری آنها تأیید می‌شد، با جوسازی و تلاش‌هایی که می‌کردند، عملاً امکان رأی آوردن را به حداقل می‌رساندند و یا حداکثر یکی دو نفر وارد این تشکل می‌شدند.

این تقریباً فضای عمومی آن روزهای دانشگاه شیراز بود. بعد هم که از سال ۶۴ دانشگاه فنی و پزشکی از هم جدا شدند، اما تشکل‌های دانشجویی آنها با یکدیگر باقی ماندند.

حضورتان در سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و انشعابات آن و تأثیری که روی فضای دانشگاه داشت چگونه بود؟

البته ما به آن معنا عضو سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی محسوب نمی‌شدیم، منتهی در فاصله سال‌های ۵۹ تا زمان انحلال سازمان، جزو مرتب‌ترین با سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی بودیم. عده‌ای از بچه‌های فعال تهران در آن سازمان، از بچه‌های قدیم شیراز بودند و شیراز یکی از جاهایی بود که این سازمان نسبت به سایر شهرها و مناطق، در آنجا حضور اجتماعی نسبتاً بیشتری داشت.

در سال ۶۱، تقریباً همین موضوعات از جمله مباحث عمده در سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی بودند و منجر به اختلاف نظر در مجموعه سازمان شدند. گروهی به سرکردگی و سخنگویی بهزاد نبوی و آقای سلامتیان به دنبال جا انداختن این طرز تفکر بودند که لازم نیست در فعالیت‌های سیاسی خودمان، حرکتمان را بر اساس نظر نماینده امام در سازمان تنظیم کنیم.

ما باید به آنچه که می‌فهمیم، عمل کنیم و نقش نماینده امام در سازمان باید نقش استطلاعی باشد و یک مقدار هم کمک کند که اگر به وجوهاتی نیاز داشتیم، اجازه آن را بگیرد و مشکلات شرعی ما را حل کند، ولی در موضع‌گیری‌های ما نقشی نداشته باشد.

برعکس اینها، گروه دیگری از دوستان، از جمله آقای ذوالقدر و برخی دیگر از برادرها معتقد بودند که ما در حرکت تشکیلاتی‌مان هم نیاز به حجت شرعی داریم و نماینده امام در سازمان، حجت شرعی ماست و باید حرکت‌هایمان را با ایشان تطبیق بدهیم.

گروه سومی هم بودند که سعی می‌کردند بین اینها یک نوع اتحادی را حفظ کنند و از، از هم پاشیدن سازمان جلوگیری کنند که چهره شاخص این گروه، شهید بروجردی بود.

بعد از آنکه امام در مقطعی فرمان دادند که برادران سپاه، دیگر در تشکل‌های سیاسی حضور نداشته باشند، برادران سپاهی رفتند و این بیشتر به ضرر گروه فقهاتی سازمان تمام شد، چون بیشتر برادران فقهاتی، در سپاه مسئولیت‌هایی داشتند و ترجیح دادند به سپاه بروند و طبیعتاً این تشکل تضعیف شد.

آن گروه هم به شیمنت‌های خودشان ادامه دادند و نهایتاً این موضوع تا آنجا پیش رفت که در سال ۶۴ با نامه‌ای که آقای راستی به حضرت امام نوشتند، سازمان تعطیل شد. این سازمانی که دوباره تأسیس شد، از همان نام استفاده کرد، منتهی اساسنامه و مسئولیت‌های جدیدی در آن تعریف شد. بسیاری از اعضای آن، همان گروهی بودند که با نماینده امام در سازمان درگیری داشتند.

البته این موضوع ریشه‌های قدیمی‌تری داشت. چون در آن موقع سن ما اجازه نمی‌داد و با سوابق بسیاری از این افراد در دوران قبل از انقلاب آشنا نبودیم، چندان اطلاعی از چند و چون قضایا نداشتیم، ولی بعدها در جلسات و مباحثی که پیش آمد، مشخص شد که این اختلاف و نفاق، یک اختلاف و نفاق قدیمی است و حتی به پیش از انقلاب اسلامی بر می‌گردد.

فصل ۹۰ از دفاع مقدس تا سوم تیر

چشم‌انداز چرچوبی

از شرعی‌زدگی و غرب‌زدگی تا انقلاب اسلامی



ما در آن موقع چندان در بطن این مسائل نبودیم، چون هم در شیراز بودیم، هم سمنان کم بود و هم پیشینه قبل از انقلاب را با این گروه نداشتیم و طبیعتاً بیشتر یک مشاهده گر بودیم تا کسی که می‌تواند نقش فعالی داشته باشد.

■ در چه زمانی از سازمان مجاهدین انقلاب خارج شدید؟
بعد از تعطیلی سازمان در شیراز، طبیعتاً ارتباط ما با سازمان موضوعیت نداشت.

■ در مورد دفتر نمایندگی آقای منتظری در دانشگاه‌ها که بعداً تبدیل به دفتر نمایندگی

رهبری در دانشگاه‌ها شد چه توضیحاتی دارید؟

دانشگاه شیراز برخلاف بسیاری از دانشگاه‌ها دو تا نماینده آقای منتظری داشت. یکی حضرت آیت‌الله ایمانی بودند که آن موقع امام جمعه کازرون بودند و از طرف آقای منتظری حکم داشتند. همین طور آقای سید علی محمد دستغیب.

ما به لحاظ فکری و نوع ارتباطات، نسبت به جناب آقای ایمانی احساس قربت و نزدیکی و همراهی بیشتری داشتیم و طبیعتاً سعی می‌کردیم مسائلمان را با ایشان هماهنگ کنیم و فعالیت‌های دانشگاهی مان را با نظارت ایشان پیش ببریم. در مقطعی به لحاظ فاصله راه، حضور ایشان کمتر و حضور آقای دستغیب پررنگ‌تر بود.

به نظر من آن یکجانبه‌نگری‌هایی که پیش آمد و نوعی افراطی‌گری که در دانشگاه ترویج شد، باعث شد که حتی خود مسئولین دفتر نمایندگی آقای منتظری هم تأکید کنند که آقای ایمانی باید حتماً حضور داشته باشند تا بتوانند قدری این افراطی‌گری‌ها را کنترل کنند. موضوع به این شکل بود تا زمان ارتحال حضرت امام.

بعد از ارتحال حضرت امام، مقام معظم رهبری در یک اقدام به نظر من مبنایی، این دفاتر را به عنوان نهاد نمایندگی رهبری در دانشگاه‌ها ارتقا دادند و در دانشگاه شیراز هم حضرت آیت‌الله ایمانی را به ریاست این نهاد منصوب کردند.

ما در آن مقطع، یعنی از سال ۶۸ تا سال ۷۱ با ایشان و دفترشان در دانشگاه شیراز و علوم پزشکی همکاری تمام وقت داشتیم، یعنی هر میزان که وقت تحصیلمان اجازه می‌داد، در آنجا حضور داشتیم و فعالیت‌ها را از آن طریق پیگیری می‌کردیم. فعالیت‌های ما هم خیلی متنوع بودند؛ یعنی هم بحث‌های بخش معارف بود که به نوعی تلاش می‌کردیم بخش معارف را یک مقداری فعال‌تر بکنیم، یادم هست یکی از کارهایی که در سال‌های ۶۷ و ۶۸ انجام دادیم، این بود که آمدیم و در درس معارف، پژوهشی را قرار و سه نمره از درس معارف را به آن پژوهش اختصاص دادیم.

موضوعاتی را پیشنهاد می‌دادیم و دانشجویان دربار آن موضوعات یا موضوعاتی که مدنظر خودشان بود، پژوهش می‌کردند و پژوهش‌های خوبی هم در دروسی مثل انقلاب اسلامی، سیاست‌های کلی جهان عرب، جریان شناسی



جهان عرب، غرب‌شناسی و در مباحث عقیدتی پژوهشی‌هایی که مرتبط با آن مباحث بودند از عناوینی مثل شیطان در قرآن گرفته تا عناوین پیچیده‌تری در رابطه با مباحث فلسفی، انجام شدند. گروهی از اساتید معارف هم کمک و این مطالب را تصحیح می‌کردند. حرکت بسیار مؤثر و خوبی بود.

حرکتی هم تحت عنوان بخش علمی آن دفتر آغاز شد که کارهای خوبی را، آن هم در آن فضا که هنوز فعالیت علمی دانشجویی فوق برنامه چندانی وجود نداشت، انجام داد و توانست تعداد زیادی را جذب کند که برخی از آنان الان جزو اساتید دانشگاه‌ها هستند. حرکت کمک‌کننده‌ای بود و اردوها و جلسات مختلف هم‌اندیشی تشکیل شدند و تلاش کردیم هر قدر که می‌توانیم، از این ظرفیت برای ارتقای فرهنگ دینی در دانشگاه استفاده کنیم.

■ قبل از ارتحال حضرت امام و تأثیر گذاری دفتر نمایندگی آقای منتظری در دانشگاه‌ها، چه وضعیتی وجود داشت؟

در این فاصله عملاً یک مقداری این موضوع با در هوا بود. من این مطالب را یادداشت نکرده‌ام و دارم از محفوظاتم استفاده می‌کنم. این طور یادم هست که این تشکیلات در تهران یک شورای مرکزی داشت و برخی از روحانیون سرشناس هم در آن حضور داشتند. اولین تصمیمی که آن شورای مرکزی گرفت این بود که این عنوان تبدیل بشود به دفتر نمایندگی روحانیت در دانشگاه‌ها.

در اصل باقی ماندن آن تفاهم داشتند، منتهی روی عنوانی که برای آن انتخاب شده بود، اختلاف نظر وجود داشت؛ این بود که یکی دو ماهی تحت این عنوان فعالیت کرد و بعد از ارتحال حضرت امام، مقام معظم رهبری عنوان را ارتقا دادند.

■ در مورد تأسیس جامعه دانشجویان و حضورتان در آن هم بفرمایید.

دوستان ما در تهران تقریباً از سال ۶۵ فعالیت‌های جامعه اسلامی دانشجویان را پیگیری کردند. ما در آن مقطع هنوز به این نتیجه نرسیده بودیم که کلاً ارتباطمان را با انجمن اسلامی قطع کنیم و هنوز تلاش می‌کردیم ولو شده با کاندید شدن و حضور در انجمن، آن را به سمت اصلاح پیش ببریم، البته فضای کار در اختیار ما قرار نمی‌گرفت، بلکه خیلی دقت می‌کردند که مبادا از دوستانی که تفکرانی غیر از آنها دارند، کسی در

این مجموعه حضور پیدا نکند. برای ما ۳۰، ۴۰ نفری که در شیراز با هم مرتبط بودیم، بسیار مهم بود که در ایام جنگ باعث اختلاف و نقاری نشویم، به همین خاطر حرکت دیگری را راه‌اندازی نکردیم.

بعد از پایان جنگ و بخصوص بعد از ارتحال حضرت امام، چون دیدیم حرکت‌ها کاملاً واگرایانه‌ای، در جهت خلاف نظام در آنها شکل گرفته‌اند و دیگر قضیه از بحث سلیقه و قرائت‌های مختلف از نظام خارج شده و رگه‌هایی از مخالفت با مبانی و اندیشه‌های پایه‌ای نظام از جمله اسلامیت نظام، ولایت فقیه، قرائت‌های خاص از جمهوریت نظام، مطرح شده‌اند، همه اینها باعث شدند به این نتیجه برسیم که دیگر در این چارچوب امکان ادامه فعالیت وجود ندارد.

با پیش‌زمینه‌ای که وجود داشت، با جامعه اسلامی دانشجویان که دوستانمان در تهران فعال کرده بودند، مرتباً دیدیم و در سال ۶۹ عملاً واحدی را در شیراز راه‌اندازی کردیم که خیلی مورد مخالفت قرار گرفت و حتی دو سه مورد برخورد فیزیکی پیش آمد و یکی دو نفر از برادران انجمن اسلامی را جوری کتک زدند که یکی از آنها تا مدت‌ها جراحات‌های عمیقی داشت و حضور او در دانشگاه موجب می‌شد دانشجویان ببینند که افراد مثلاً آزادیخواه او را به چه روزی انداخته‌اند و همین مسئله، جو خاصی را در دانشگاه ایجاد کرد.

یادم هست یکی از روزنامه‌ها در خصوص این درگیری که این آقایان در دانشگاه شیراز به وجود آورده بودند، مقاله طنزی را تحت عنوان «کوچه علی‌چپ» نوشت و در آن اشاره کرد که تفکر چپ‌گرایانه، به هنگامی که منافعش ایجاب کند، می‌تواند بسیار هم خشونت‌طلب بوده و رفتارهای متحجرانه‌ای داشته باشد.

به هر حال در سال ۶۹ آن حرکت شروع شد، ولی به خاطر فشار انجمن اسلامی که مدیریت‌های دانشگاه نوعاً با آنها همراهی می‌کردند، ما خیلی به‌سختی و کندی توانستیم در دانشگاه جایی پیدا کنیم. تا مدت‌ها به ما جا نمی‌دادند و مجبور بودیم جلساتمان را خارج از دانشگاه بگیریم یا در خوابگاه و در اتاق بچه‌ها بگیریم، ولی نهایتاً بعد از چند سال، آن جو شکست.

یکی از عواملی که در شکست آن جو مؤثر بود، دیداری بود که شورای مرکزی جامعه اسلامی دانشجویان با رئیس جمهور وقت، آقای هاشمی داشتند. این حرکت، یک نوع رسمیتی را برای جامعه اسلامی دانشجویی فراهم آورد.

مسئولین هم به دولت نگاه می‌کردند و وقتی دیدند رئیس جمهور با این گروه ملاقات کرده، کمی از فشارهایشان کم کردند، اما تا زمانی که ما دانشجوی بودیم، همیشه نسبت به جامعه اسلامی دانشجویی، یک نوع بی‌مهری جدی و تعددی وجود داشت و مثلاً اگر امکاناتی را که در اختیار جامعه اسلامی قرار می‌گرفت یک حساب کنیم، امکاناتی که در اختیار طرف مقابل قرار می‌گرفت ۲۰۰، ۳۰۰ و گاهی ۵۰۰ و گاهی حتی ۱۰۰۰

باپیش‌زمینه‌ای که وجود داشت، با جامعه اسلامی دانشجویان که دوستانمان در تهران فعال کرده بودند، مرتباً دیدیم و در سال ۶۹ عملاً واحدی را در شیراز راه‌اندازی کردیم که خیلی مورد مخالفت قرار گرفت و حتی دو سه مورد برخورد فیزیکی پیش آمد و یکی دو نفر از برادران انجمن اسلامی را جوری کتک زدند که یکی از آنها تا مدت‌ها جراحات‌های عمیقی داشت و حضور او در دانشگاه موجب می‌شد دانشجویان ببینند که افراد مثلاً آزادیخواه او را به چه روزی انداخته‌اند و همین مسئله، جو خاصی را در دانشگاه ایجاد کرد



در

دستورالعمل‌های
وزارتی روی
موضوع مطالبات
دانشجویی
تأکیدات فراوانی
می‌شد. مثلاً
هفته‌ها خوابگاه‌ها
را که راه
انداختیم، به
بهانه این هفته
بازسازی خوبی
در بسیاری از
خوابگاه‌های
کشور انجام
شد. یا بحث
فضاهای ورزشی
دانشجویی که
تقریباً توفیق
پیدا کردیم با
همتی که رؤسای
دانشگاه‌ها
طی این دوره
چهارساله کردند،
فضاهای ورزشی
دانشجویی
چندین برابر
شود

بود.

شما چگونه استاد دانشگاه علوم پزشکی شیراز شدید؟

من در شهریور سال ۷۱ در مشهد امتحان تخصص داخلی را دادم. واقعاً هم فکر نمی‌کردم که رتبه‌ای بیاورم. درسم را خوانده بودم و درس خواندنم هم این‌طور بود که فکر می‌کردم دارم به تکلیفم عمل می‌کنم. سعی هم می‌کردم که در طی دوره تحصیل تخصصی، درس خواندن را جدی بگیرم و این‌طور نبود که فقط شب امتحان بخوانم.

خیلی عادی رفتم امتحان دادم. امتحانم که تمام شد، با دوستان در مشهد یک کمی به خودمان مرخصی دادیم و یک روز هم اضافه ماندیم. یک روز صبح با برخی از دوستان به حرم رفتیم. یکی از اساتید ما را دید و پرسید: «چرا دیشب نیامدی؟» گفتم: «مگر چه خبر بود؟» گفت: «اول شدی» گفتم: «نمی‌دانستم». بعد متوجه شدم که در امتحانات دانشنامه تخصصی، در میان حدود ۲۰۰ نفر، رتبه اول کشور شده‌ام و این رتبه درخورد توجیهی بود.

رتبه اول شدن باعث شد که بخشی که در آن درس می‌خواندم، یعنی گروه داخلی دانشگاه علوم پزشکی شیراز، تقاضا بدهد که بنده دوره طرح را در آن بخش بگذرانم. آمدم و در آبان ۱۳۷۱ در بخش شروع به فعالیت کردم. در آن موقع ۲۷ ساله بودم و به عنوان استادیار شروع به کار کردم.

مسئولیت اول من در آنجا آموزش دستیارها بود. به فاصله یک سال بعد، رئیس وقت دانشگاه تصمیم گرفت و مرا رئیس بیمارستان نمازی کرد. سال بعد رئیس دانشگاه عوض شد و رئیس جدید دانشگاه من گفت شما بیا و معاون پشتیبانی دانشگاه که همان معاون اداری مالی است، بشو.

در سال ۷۳ معاون اداری مالی دانشگاه شیراز شد که تا خرداد ۷۵ طول کشید. در خرداد ۷۵ به لحاظ اختلاف سلیقه‌ای که با رئیس وقت دانشگاه داشتم، احساس کردم ماندن من در آنجا ممکن است خیلی مناسب نباشد و منجر به درگیری‌هایی بشود و لذا استعفا دادم. از دی ۷۵ تا مرداد ۸۶ مدیر گروه داخلی در دانشگاه بودم.

مدیر گروه داخلی مثل همه مدیر گروه‌ها، انتخاباتی است، یعنی افراد کاندید و توسط شورای گروه انتخاب و معرفی می‌شوند. در همه این سال‌ها تقریباً همیشه به اتفاق آرا به عنوان مدیر گروه انتخاب می‌شدم و برای ۵ دوره انتخاب شدم.

در چند سال گذشته در بعضی از دانشگاه‌های کشور تشنجات سیاسی و غیرسیاسی چندی داشته‌ایم، ولی در دانشگاه علوم پزشکی این تشنجات یا نبود یا بسیار کم بود. آیا برنامه خاصی برای این مسئله داشتید و از سیاست خاصی پیروی کردید یا برنامه‌ریزی بین رؤسای دانشگاه‌ها صورت گرفته بود؟

البته نوع دانشجویی‌ها ما با دانشجویی‌های وزارت علوم کمی متفاوت هست. بالاخره دانشجویی‌ها ما



سؤال ویژه

ماجرای شکایت شما و جمعی از اساتید دانشگاه علوم پزشکی علیه اکبر گنجی به خاطر سخنرانی در دانشگاه شیراز چه بود؟

آقای گنجی هم داستان این‌طور بود که نواری را آوردند و به ما دادند که ایشان در یکی از اردوهای دانشجویی در مخالفت با اندیشه‌های حضرت امام صحبت‌هایی کرده است. به نظر من سال ۷۵ بود. به‌طور قطع یادم نیست. شاید هم سال ۷۶ بود. این نوار را گوش کردم و به نظر آمد که باب جدیدی دارد باز می‌شود و این حرف‌ها مخالفت صریح با اندیشه‌های حضرت امام، آن هم در اردویی است که به اسم اردوی انجمن اسلامی دانشجویان تشکیل شده است. این احساس نگرانی، مرا به‌طور جدی به این فکر انداخت که یک انحراف فکری جدی دارد در کشور شکل می‌گیرد. در کشور قانونی داشتیم و داریم که اگر کسی به اندیشه‌های امام توهین کند باید از نظر قضایی مورد بازخواست قرار بگیرد.

جلسه‌های داشتیم تحت عنوان انجمن اسلامی پزشکان. در آنجا موضوع را مطرح کردم. حضار جلسه که بیش از ۲۰ نفر بودند، هم‌قسم شدند که اگر مدعی العموم به وظیفه خودش عمل نکرد، ما به وظیفه‌مان عمل می‌کنیم. نامه‌ای نوشتیم و به عنوان شخصیت حقیقی همگی امضا کردیم که ما از این توهینی که به اندیشه‌های حضرت امام شده است، شاکی هستیم. آن موقع آقای دکتر نجابت نماینده شیراز در مجلس بودند و در تهران اقامت داشتند و به این نوع شکایت‌ها در تهران رسیدگی می‌کردند، لذا ایشان به عنوان نماینده شکایت در دادگاه شرکت می‌کردند و ما هم پیگیر قضایا بودیم. این هم یکی از جرایمی بود که بعدها منجر به محکومیت آقای گنجی شد.

از نظر فضای درسی، تعداد درس‌هایشان فشرده‌تر است و مباحثی هم که باید دنبال کنند، نوعاً سنگین‌تر است و فرصت برخی از کارهای فوق

برنامه برایشان کمتر است. طبیعتاً این دو فضا را نمی‌توانیم با هم مقایسه کنیم، چون ماهیتا با یکدیگر متفاوتند، ولی در طی مدتی که توفیق خدمتگزاری در وزارت بهداشت را داشتیم، یکی از مواردی را که سعی کردیم دنبال کنیم، این بود که در دانشگاه‌ها توصیه می‌کردیم برای تصدی معاونت دانشجویی کسی را انتخاب کنند که از جنس خود دانشجویان باشد.

یادم هست در جلسه‌ای که با معاونین دانشجویی داشتم، یکی از گروه‌های معاونین، بسیار جوان، پر نشاط و نزدیک به سن دانشجویی بودند و همین باعث می‌شد که اینها خیلی راحت‌تر بتوانند با دانشجویان ارتباط برقرار کنند.

در دستورالعمل‌های وزارتی روی موضوع مطالبات دانشجویی تأکیدات فراوانی می‌شد. مثلاً هفته خوابگاه‌ها را که راه انداختیم، به بهانه این هفته، بازسازی خوبی در بسیاری از خوابگاه‌های کشور انجام شد. یا بحث فضاهای ورزشی دانشجویی که تقریباً توفیق پیدا کردیم با همتی که رؤسای دانشگاه‌ها طی این دوره چهارساله کردند، فضاهای ورزشی دانشجویی چندین برابر شود.

در برخی از استان‌ها فضاها بیش از ۱۰ برابر شدند. متوسط کشوری گمانم نزدیک به سه برابر شد که اقدام خوبی بود. نشست در دانشگاه‌ها جزو برنامه‌های جدی ما در سفرهای استانی بود. در بعضی از این جلسات خود من توفیق داشتم و شرکت می‌کردم و بخشی را هم که نمی‌توانستم بروم، حتماً معاونین دانشجویی و آموزشی شرکت می‌کردند. حضور مسئولین وزارتخانه در همه دانشگاه‌ها کمک می‌کرد که بیشتر با مطالبات دانشجویان آشنا بشویم و بهتر بتوانیم پاسخگو باشیم و از آن طرف هم بازخورد بهتری را به مسئولین دانشگاه‌ها بدهیم.

در مجموع تلاشمان این بود که یک فضای تعاملی را با دانشجویان داشته باشیم و عرصه‌های ارتقاییشان را بیشتر کنیم. ما قبلاً المپیاد ورزشی داشتیم. تناوب آن را بیشتر کردیم و مسابقات تک رشته‌ای را افزایش دادیم و در کنار آن، در بهمن ماه سال ۸۷ برای اولین بار المپیاد و جشنواره فرهنگی را راه‌انداختیم. باز در کنار اینها المپیاد علمی را هم راه‌اندازی کردیم که اولین دوره آن در مرداد ۸۸ برگزار شد.

فضاهایی را به وجود آوردیم که دانشجویان بتوانند توانمندی‌های واقعی خودشان را به کار بگیرند و از این حالت که مورد سوء استفاده جریانات سیاسی قرار بگیرند و به عنوان پیاده نظام آنها عمل کنند، خارج بشوند و حتی خودشان به‌طور مستقل و به عنوان یک نهاد در صحنه‌های مختلف اعم از علمی، فرهنگی، سیاسی و ورزشی حاضر باشند.

تحلیل شما در مورد وضعیت فعلی جنبش دانشجویی چیست؟ حضرت آقا در دیداری که با دانشجویان داشتند، بر نقش تأثیرگذار دانشجویان و لزوم مشارکت آنها

فصل سوم از دفاع مقدس تا سوم تیر

چشم‌انداز دانشجویی از شهری زندگی و غرب زندگی تا انقلاب اسلامی

در فضاهای فرهنگی و سیاسی تأکید کردند. شما فضا را در حال حاضر چگونه می‌بینید و فکر می‌کنید وضعیت کنونی جنبش دانشجویی به چه شکل است؟

من وقتی که فعالیت‌های جنبش دانشجویی را در چند سال اخیر رصد می‌کنم، می‌توانم بگویم که نوعی نبوغ و تکامل کاملاً واضحی را در این جنبش مشاهده می‌کنم. این جنبش، دیگر از آن حالتی که به صورت پیاده نظام جریان‌های سیاسی جامعه عمل کند و عقبه دانشگاهی آنها باشد، به سمت استقلال پیش می‌رود.

این قدم مبارکی است و باعث می‌شود که خصوصیات ارزنده‌ای چون آزاداندیشی، شور جوانی و پاک بودن دانشجویان در این عرصه بروز و ظهور بیشتری پیدا کند. الان هم شما ملاحظه کنید نوع موضع‌گیری‌های جریان‌های دانشجویی بسیار مدبرانه‌تر و فاضلان‌تر شده و به شکلی جدی وارد فضای نقد جریان‌های موجود در جامعه شده‌اند و نقدهای بسیار اساسی و جدی و اثرگذاری را انجام می‌دهند، ضمن اینکه در حیطه کار خودشان هم تلاش می‌کنند توانمندتر بشوند.

البته عوارضی را می‌بینم که بعضی وقت‌ها نگرانم می‌کند، ولی آن توانمندی قدری به من اطمینان می‌دهد که ان‌شاءالله این عوارض هم در جریان جنبش دانشجویی هضم خواهند شد. هنوز کمابیش بعضی‌ها به دنبال ایجاد عقبه دانشجویی برای جریان‌های شکست‌خورده سیاسی هستند.

این روندی که برخی از جریان‌های فتنه‌گر در چند ماه اخیر شروع کرده‌اند برای تشکل‌های غیردانشجویی، عضوگیری دانشجویی می‌کنند، قدری نگران‌کننده است، اما این جوری که می‌شنوم این اقدام چندان مورد استقبال بدنه دانشجویی قرار نگرفته و همین امر نشان می‌دهد که دانشجویان هوشیارتر از آن هستند که این تغییر تاکتیک را متوجه نشوند و نفهمند که آنها می‌خواهند از دانشجویان سوءاستفاده کنند.

نکنه دیگری که گاهی نگرانم می‌کند تلاش برای تفرقه و اختلاف‌افکنی در بین تشکل‌های موجود دانشجویی است. به‌وضوح جریاناتی را می‌بینم که می‌خواهند جریانات دانشجویی، مستقل نباشند، بلکه زیر بلیت آنها باشند و لذا تلاش می‌کنند براساس سیاست تفرقه بینداز و حاکمیت کن، حرکت کنند.

این مسئله در بعضی جاها نگران‌کننده شده بود، ولی خوشبختانه می‌بینم که تشکل‌ها روی این موضوع هوشیارتر از قبل اقدام می‌کنند. در همین دیداری هم که اشاره کردید، یکی از تذکراتی که رهبر معظم انقلاب اسلامی دادند، همین بود که وحدت خودتان را حفظ کنید.

نگذارید تشکل‌های شما دچار انشقاق شوند. ماهیت کار تیمی طبیعتاً این است که سلاقی مختلف وجود داشته باشند. باید کار گروهی به بلوغی برسد که قابلیت هضم سلاقی مختلف را داشته باشد و به دلیل کوچک‌ترین اختلاف سلیقه، انشعاب و چند دستگی و شقاق در آن به وجود نیاید.

موضوع نگران‌کننده دیگری که گاهی ملاحظه می‌کنم، عدم توجه به ضرورت توانمندسازی است. بالاخره هیچ کس بالفعل همه توانمندی‌های لازم

را به عنوان یک نیروی فعال سیاسی ندارد و این توانمندی را کسب کند، بویژه ما که نگاهمان به فعالیت سیاسی هم، از باب ادای تکلیف و از منظر نگاه دینی است.

این مسئله ایجاب می‌کند که تشکل‌های دانشجویی در مقوله توانمندسازی دینی و اخلاقی خود، آشنایی با مباحث نظری و نیز علمی، اطلاع از وضعیت سیاسی جهان و وقایع بین‌المللی، خودشان را توانمندتر کنند. این کار زحمت دارد و شاید جایی هم نباشد که به صورت سازمانی پاسخگوی این موضوع باشد. نهاد نمایندگی رهبری در دانشگاه‌ها و وزارت آموزش عالی کشور یک کارهایی را دنبال می‌کنند، ولی تا خواهند این موضوع در بین خود تشکل‌ها وجود نداشته باشد، کار به نتیجه نمی‌رسد. در پی خواهند بود هم باید ان‌شاءالله دقت شود که پاسخ صحیح دریافت شود. بسیاری از افراد هستند که ظاهر زیبایی دارند، حرف‌های زیبایی می‌زنند، ولی محتوای حرف‌هایشان انحرافی است.

برای اینکه اطمینان حاصل شود که خدای نکرده انحرافی در این مسیر به وجود نمی‌آید، تشکل‌ها باید سعی کنند این نوع برنامه‌هایشان را با جاهای مطمئن مثل نهاد نمایندگی رهبری در دانشگاه‌ها و جاهایی که انسان در طول زمان اطمینان پیدا کرده که دچار انحراف و اعوجاجی نیستند و نظراتشان با نظرات رهبری همسویی دارد، بازبینی و سعی کنند اطلاعاتشان را از آنجا به دست بیاورند تا ان‌شاءالله در این زمینه هم اختلاف و مشکلی پیش نیاید.

یک موضوع نگران‌کننده دیگر هم این است که جنبش دانشجویی به معنی تشکل‌های دانشجویی از نفوذ چندان بالایی در میان همه دانشجویان برخوردار نباشند. امروز بدنه دانشجویی ما به این تشکل‌ها یا دست کم به بعضی از آنها اطمینان چندانی ندارد. دلیلش هم شاید این باشد که سابقه تشکل‌های دانشجویی، بویژه در اواخر دهه ۷۰ و اوایل دهه ۸۰، تبدیل شدن به پیاده نظام جریانات سیاسی کشور بوده است و همین باعث شده که نوعی بی‌اعتمادی در مورد فعالیت‌های تشکل‌های دانشجویی در بدنه دانشجویی وجود داشته باشد.

این اعتمادسازی بسیار ضرورت دارد تا دانشجویان بتوانند اعتماد کنند. از این طرف هم خود تشکل‌ها باید برنامه‌هایشان را به‌نحوی تنظیم کنند که بتوانند با قشر وسیع‌تری از دانشجویان ارتباط بگیرند. این یکی از نقاط ضعف جنبش دانشجویی است. برنامه برخی از تشکل‌ها را هم که می‌بینم، مشاهده می‌کنم که برنامه‌ریزی‌ها به‌نوعی است که آن تشکل، قشر محدودی را می‌تواند پوشش بدهد و لذا جنبش دانشجویی نتوانسته است طیف وسیع سه میلیون دانشجوی کشور را مخاطب قرار بدهد.

این سه میلیون دانشجوی باید موضوع کار تشکل‌ها باشند. برای این منظور تشکل‌ها باید برنامه‌ریزی‌هایشان را تغییر بدهند، مخاطب‌های واقعی‌شان را بشناسند و وزارت آموزش عالی هم باید به نوعی از تشکل‌ها حمایت کند که فعالیت‌های فرهنگی‌ای که قرار است در دانشگاه‌ها انجام شوند، از کانال تشکل‌ها انجام شوند، نه از کانال‌های رسمی.

■ در مورد «باید»‌های جریانات دانشجویی به نکاتی اشاره کردید. آیا در مورد روند فعلی آن نظری دارید؟

من اصولاً سعی کرده‌ام مثبت فکر کنم و نقاط مثبت را بیشتر از نقاط منفی ببینم. واقعیت این است که سیر جنبش دانشجویی در کشور ما، به‌رغم فراز و نشیب‌هایی که داشته، یک سیر تکاملی است. درست است که گاهی دچار انحرافات و کژی‌هایی شده و گاهی مورد سوءاستفاده قرار گرفته، ولی وقتی که نگاه می‌کنیم، جنبش دانشجویی در مجموع رو به تکامل و رشد بوده است.

ما باید درس‌های جنبش‌های دانشجویی، بویژه در سال‌های اخیر را فراموش نکنیم. بسیاری از افرادی که سال‌ها رگ‌های برجسته گردنشان را نشان می‌دادند و دهان‌های باز و فریادهای بلندی داشتند، به فاصله کوتاهی مشخص شد که همه این کارها را برای یک خواسته کوتاه مدت دست چنم که عبارت از پناهندگی بود، دنبال می‌کرده‌اند. آنها در این مسیر حتی راضی شدند بسیاری از همکلاسی‌ها و هم دانشگاهی‌های خودشان را قربانی کنند. این افراد نقاط ننگ جنبش دانشجویی ما هستند و باید این نقاط ننگ را بازخوانی کنیم و ببینیم زمینه‌های پیدایش آنها چه بود و دیگر نگذاریم چنین نقاط ننگی در جنبش دانشجویی ما به وجود بیایند.

بعد هم به اینها اجازه دهیم که پرچمدار جنبش دانشجویی ما بشوند. جنبش دانشجویی ما جنبش اصیلی است. دانشجویان در طی تاریخ سی و یکی دو ساله انقلاب اسلامی، در بسیاری از صحنه‌ها صف‌شکن و خط‌شکن بوده‌اند. شخصیت‌های بزرگی چون آقای متوسلیان که امیدواریم ان‌شاءالله زنده باشند و بعدها هم بتوانیم از وجود ایشان بهره‌مند شویم و الان نزدیک به ۲۹ سال است که در بند رژیم صهیونیستی هستند و امیدواریم به شهادت نرسیده باشند و برگردند، شأن اولیه‌شان شأن دانشجویی است.

بسیاری از فرماندهان دفاع مقدس، شأن اولشان شأن دانشجویی بود. مدیرانی که برای اولین بار وارد عرصه مدیریت شدند، اولین بار که مدیر شدند، هنوز درسشان تمام نشده بود، ولی به ضرورت انقلاب اسلامی مجبور شدند مسئولیت قبول کنند و در بسیاری از صحنه‌ها هم کارهای بزرگی را انجام دادند، بنابراین جنبش دانشجویی ما باید این دستاوردهای اصیل خودش را بیشتر الگوسازی کند و آن نقاط انحرافی و لکه‌های ننگ را از خودش بزاید و نگاهش به آینده‌ای باشد که قرار است در ۴۶ سال دیگر در رتبه‌های اول علمی جهان باشیم.

این کار زحمت دارد و زحمت اصلی آن هم برعهده دانشجویان است که موتور حرکت دانشگاه‌ها هستند. به اساتید هم این دانشجویان هستند که انگیزه می‌دهند. این ضرب‌المثل شیرین فارسی که «مستمع صاحب سخن را بر سر وجد آورد»، در دانشگاه به‌عینه مصداق دارد. اگر این موضوع، همراه با روشن‌بینی سیاسی و دینی، دستور کار جنبش دانشجویی قرار بگیرد، می‌توانیم امیدوار باشیم که ۴۶ سال دیگر این آرزو برای دانشجویان آن موقع کاملاً دست‌یافتنی است.

من وقتی که فعالیت‌های جنبش دانشجویی را در چند سال اخیر رصد می‌کنم، می‌توانم بگویم که نوعی نبوغ و تکامل کاملاً واضحی را در این جنبش مشاهده می‌کنم. این جنبش، دیگر از آن حالتی که به صورت پیاده نظام جریانات سیاسی جامعه عمل کند و عقبه دانشگاهی آنها باشد، به سمت استقلال پیش می‌رود.

